



تاریخ صدر تشیع زیدی در دیلمان و گیلان*

نوشته: م. س. خان

ترجمه: حسن لاهوتی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

I

تاریخ تشیع زیدی^۱ دیلمان و گیلان با گسترش اسلام در بخش‌های عظیمی از ناحیه جنوب دریای خزر و با استقرار حکومت علوی در آنجا پیوندی تنگاتنگ دارد. مردمان طبرستان پاره‌ای مشرک و کافر و پاره‌ای مجوس بودند. مسعودی چنین اظهار می‌دارد که در نواحی کوهستانی دیلمان مردمانی دیده می‌شدند که از کلیه ادیان استوار و بنیاد یافته بی‌خبر بودند^۲ اسلام، نخستین بار در اوایل سده دوم هجری به دست حکمرانان

* این مقاله به زبان انگلیسی در جشن نامه هائری کرین (تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل - انجمن فلسفه، ۱۳۵۶) چاپ شده است.

عرب که همگی سنی بودند، در طبرستان گسترش یافت. کاملاً روشن است که آنان به گسترش اسلام سنی در طبرستان کمک کردند. به گفتهٔ بلاذری^۲ حدود چهل هزار سپاهی، پس از مذاکره و مشاوره تصمیم گرفتند اسلام را بپذیرند و به اعرابی به پیوندند، که آنان در فتح جلولا به ایشان یاری دادند و پس از آن با مسلمانان در کوفه اقامت گزیدند. امین احمد رازی سخنی غریب می‌گوید که دیلمیان در سال ۲۲ هـ ق اسلام را پذیرفته‌اند.^۳ مرعشی از رواج اسلام در طبرستان به دوران خلافت عمر، خلیفهٔ دوم شرح مختصری می‌دهد.^۴ ابن حوقل حکایت می‌کند که در زمان وی کفار بسیاری در دیلمان بودند.^۵ قدامه بن جعفر دیلمان را نکوهش می‌کند و می‌گوید که آنان پس از آنکه مطیع شدند و به اسلام گرویدند چندین بار دچار بی‌ایمانی گردیدند. آنان در زمان او کودکان خویش را کشتند، به مساجد بی‌حرمتی روا داشتند و عبادات و دیگر تکالیف اسلامی را ترک گفتند.^۶ تاریخ مابعد دیلمان و گیلان نشان می‌دهد که شمارهٔ کسانی که در طول نخستین سدهٔ هجری در این ناحیه اسلام را پذیرفتند بسیار زیاد نبوده است.

این سخن نه تنها راجع به اسلام در مقام یک دین بلکه دربارهٔ قدرت نظامی اسلام هم حقیقت دارد که نتوانست این کوه‌نشینان را به طور کامل مطیع سازد. ابن رُسته^۷ نقل می‌کند که در کوهستان‌های چالوس و ماورای آن دیلمیان زندگی می‌کردند که هرگز تسلیم احدی نشدند. از تاریخ نگاران معاصر سیداحمد کسروی، دربارهٔ رشادت فوق‌العاده، شجاعت و عشق به استقلال دیلمیان اشارتی مشخص به عمل آورده است.^۸

در زمان امویان و عباسیان تلاش‌ها صورت گرفت تا دیلمیان را زیر سلطهٔ حکومت اسلام درآورند ولی این کوشش‌ها نتوانست به موفقیتی پایدار نایل آید. کتب تاریخ از سلسله‌های پادشاهان مستقلی نام می‌برند که در این دوره بر دیلمان حکومت راندند و می‌افزایند که آنان به عباسیان هیچگونه مالیاتی نمی‌دادند.^۹

ابن خلدون تحت عنوان *الدولة العلویة*^{۱۰} سخن از مدعیان حکومت می‌گوید که علیه اقتدار عباسیان قیام کردند. در زمان هارون الرشید بود که یحیی بن عبدالله بن حسن، از نوادگان کبیر حسن بن علی در سال ۱۷۵ ق/ ۷۹۱ م، پس از آن که دو برادر او از پیش به قتل رسیده بودند، به دیلمان پناه آورد. هارون وزیر خویش، فضل بن یحیی برمکی را به دیلمان روانه کرد و او با یحیی پیمان بست و وی را به بغداد آورد. مآخذ شیعی دلیل می‌آورند که هارون پیمان عفو خود را شکست و یحیی را به خیانت بکشت.^{۱۱} این امر، راه را بر دیگر مدعیان علوی گشود تا هر زمان که تحت تعقیب و شکنجه و آوار عباسیان قرار می‌گرفتند به دیلمان پناه آورند.

اعمال قدرت خلفای عباسی بر دیلمان و گیلان تا اندازه ای ضعیف ادامه یافت تا زمان خلیفه المستعین بالله^{۱۳} (ف. رمضان / شوال ۲۵۲ ق اکبر / نوامبر ۸۶۶ م) که در بنیاد سیاسی این ناحیه تغییری عظیم روی داد.

در طول این دوره محمد بن عبدالله بن طاهر (ف. ۲۶۵ ق / ۸۷۸-۷۹۱ م)^{۱۴} از طرف خلیفه حکمران نواحی جنوب خزر بود. انا سلیمان بن عبدالله، عموی محمد، حکمران واقعی دیلمان به شمار می رفت و نماینده وی، محمد بن اوس بلخی^{۱۵} سیاست ستمگرانه ای را در آنجا دنبال می کرد. او ناحیه ای از سرزمین متروکه میان طبرستان و دیلمان را که ملک خصوصی نبود اشغال کرد. سکنه دهات همجوار این سرزمین، از آن ناحیه به منزله چراگاه استفاده می کردند و هیزم برای سوخت فراهم می آوردند.^{۱۶} این مردمان در پی عمل او به خشم آمدند و علویان ناحیه مجاور با موفقیت از این خشم بهره برداری کردند و این امر سبب شد که حسن بن زید، که علیه طاهریان قیام کرد، طلا به دار شود. درست گفته شده است که «در این قضیه، تجاوز و تخطی به منافع دهقانان جنبش شیعی را برانگیخت.»^{۱۷}

حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید بن حسین بن علی (ف. ۲۷۰ ق / ۸۸۴ م) به صورت رهبر مردمان رویان درآمد که علیه سلیمان بن عبدالله بن طاهر طفیان کردند. او از ری، که در آن هنگام آنجا می زیست، به سوی کلار، چالوس و ساری پیش راند و مردمان بسیار زیادی با او پیمان بستند و سوگند وفاداری خوردند و قدرت او فزونی گرفت. حسن، دست کم در دونبرد که علیه ابن اوس بلخی و سلیمان جنگید در سال ۲۵۰ ق / ۸۶۴ م به پیروزی دست یافت.^{۱۸} حکمران عباسی و نمایندگان وی از سرزمین های جنوب خزر بیرون رانده شدند و حسن بن زید به حکومت دیلمان و گیلان رسید.^{۱۹} وی سپس به فتح امل و گرگان توفیق یافت و بیش از نوزده سال بر ناحیه گسترده ای از دیلمان و گیلان حکومت راند و مؤسس پادشاهی مستقل علوی شد.^{۲۰} او در سال ۲۷۰ ق / ۸۸۴ م دیده از دنیا بریست. در دوران سلطنت او بود که سادات آل علی و بنی هاشم از حجاز، سوریه و عراق به طبرستان مهاجرت کردند و آنجا سکونت یافتند.

اندک زمانی پس از مرگ حسن بن زید، برادرش ابو عبدالله محمد بن زید بن محمد بن اسمعیل بن حسن بن زید حسن بن علی (ف. ۲۸۷ ق / ۹۰۰ م) به جای او نشست و شانزده سال حکومت کرد و صرفاً لقب «داعی حق» یا گاهی «داعی صغیر» داشت.^{۲۱}

به روایت الصفدی، در نبرد علیه محمد بن هارون سرخسی، نایب رافع بن هرثمه، جراحات متعددی بر سر و صورت وی رسید^{۲۲} که در جمعه پنجم شوال ۲۸۷ ق / اکبر ۹۰۰ م به مرگ او انجامید.

حکومت علوی طبرستان، پس از فوت محمد بن زید نزدیک به سیزده سال منقطع شد و امیران سامانی در این سال‌ها بر آنجا حکومت کردند و اقتدار سنی را باز گردانیدند. حکومت علوی به دست یکی از سادات حسینی، ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن ابی طالب، که ناصر الاطروش یا ناصرالحق یا ناصر کبیر خوانده می‌شد (ف. ۳۰۴ ق / ۹۱۷ م) بار دیگر در این ناحیه استواری یافت. او نه تنها امامی فاضل، بلکه مؤلفی دانشمند و متبحر و رهبری سیاسی بود. او حامی کبیر محمد بن زید بود و در نبردی که محمد طی آن شکست خورد و کشته شد در کنار وی جنگیده بود. وی به دیلمان گریخته و نزد سلطان آنجا جستان بن وهسودان بن مرزبان پناه گرفته بود.^{۳۰} و تا سال ۹۱۴/۳۰۱ همانجا ماند. زمانی که پیروان بسیار گرد خود آورد و به کفایت قوی شد به طبرستان بازگشت و در نبردی علیه سپاه سامانی که ابوعباس محمد بن ابراهیم، ملقب به صلوك، فرماندهش بود در رودبار، که در نزدیکی چالوس بر کنار رودخانه‌ای قرار داشت، به سال ۹۱۴/۳۰۱ نبرد کرد و طی آن بر سپاهی سنگین به پیروزی کامل دست یافت. وی سه سال و سه ماه حکومت راند و در سال ۳۰۴ ق / ۹۱۷ م درگذشت.^{۳۱}

ناصر به مدد تدابیر سیاسی و اعمال عام المنفعه بی‌شمار بر دیلمیان و گیلانیان غلبه کرد. از آنجا که دیلمیان و گیلانیان به اسلام گرویدند و سرزمین آنان دیگر دارالحرب نبود، او به ویرانی استحکامات نیرومند نظامی قزوین و چالوس فرمان داد که دژها و مأمن مسلمانان علیه دیلمیان به شمار می‌رفت.^{۳۲} علاوه بر این، او مساجد و مدارس بسیاری در قسمت‌های مختلف دیلمان بنا کرد^{۳۳} و بدین ترتیب تعداد بسیار زیادی از این مردمان، قابل اعتمادترین حامیان او شدند.

پس از مرگ ناصر، حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمان بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب که عموماً او را «داعی صغیر» می‌گفتند (ف. ۳۱۶ ق/ ۹۲۹ م) به جای وی نشست. آورده‌اند که ناصر در زمان حیات خود او را به جانشینی خویش نامزد کرده بود. او فرماندهی توانا و مدیری شایسته بود و از ۳۰۴ تا ۳۱۶ ق / ۹۱۷ تا ۹۲۸-۲۹ م دوازده سال فرمانروایی کرد. در خلال بیشترینه این دوره، سه پسر ناصر گاهی از او حمایت می‌کردند و گاهی با او مخالفت. میان او و دو پسر ناصر، ابوالقاسم جعفر و ابوالحسین احمد نبردهای متعددی با نتایج مختلف روی داد. این داعی با ماکان بن کاکي، رهبر گیلانی اتحادی داشت، ولی در نبردی در آمل به دست مردآویز بن زیار و اسفارین شیرویه در بیست و چهارم رمضان ۳۱۶ ق (دهم نوامبر ۹۲۸ م) کشته شد.^{۳۴} اسفار از جانب حکمران سامانی، ناصر بن محمد، والی طبرستان و گرگان بود.

عموماً عقیده بر آن است که حکومت علوی در دیلمان و گیلان پس از مرگ حسن بن قاسم در سال ۳۱۶ ق / ۹۲۹ م به پایان آمد ولی این عقیده درست به نظر نمی‌رسد زیرا هیچ تاریخ معینی نمی‌توان بر این واقعه قرار داد. خذری^{۱۸} براساس گزارش طبری شرحی از این پادشاهی می‌دهد و می‌افزاید که حکومت زیدیه که حسن در طبرستان بنیاد نهاد بیش از يك سده دوام داشت، یعنی از ۲۵۰ تا ۳۵۵ هـ ق (۸۶۲ تا ۹۵۵ م)، که به نظر می‌رسد عقیده مؤلف ملخص تاجی باشد.^{۱۹} استروثمن حکایت می‌کند که «بیست امام داعی که از حسن بن زید شروع می‌شود تا سال ۱۱۲۶/۲۵۰ با فاصله‌های مرتب و گاهی هم با ضدیت به یکدیگر حکومت کردند»^{۲۰} سخن صواب آن است که اعقاب ناصر به حکومت بر این ناحیه تا مدتی دراز پس از این تاریخ، یعنی ۲۵۰ ق / ۱۱۲۶ م، ادامه دادند، ولی قدرت آنان در گیلان اساساً به هوسم منحصر بود.

می‌توان در اینجا از حکمرانان کوچکتر علویان صرف‌نظر کرد اما از ایشان باید دست‌کم دوتن را یاد کرد که پس از حسن بن قاسم حکومت راندند، یعنی ابوالفضل جعفر بن محمد بن حسن بن عیسی بن عمر بن ابی طالب ملقب به ثایرفی‌الله، یکی از بنی اعمام ناصر کبیر، و ابوعبدالله محمد بن حسن بن قاسم داعی ملقب به مهدی (ف. ۳۵۹ ق / ۹۷۰ م). ثایر فرماندهی شایسته و مدیری موفق بود و اعقاب او يك قرن بر هوسم فرمانروایی داشتند. حکمران دیگر، ابوعبدالله مهدی نه تنها رهبر سیاسی و نظامی موفق بود بلکه از حکمای الهی بزرگ به شمار می‌رفت که در مقام يك امام از احترام بسیار برخوردار بود. شرح حال کامل او، بدانگونه که البطحانی (ف. ح. ۱۰۳۳ هـ ق) ثبت کرده است^{۲۱}، از گسترش فقه زیدیه در دیلمان و گیلان به خوبی خبر می‌دهد. میان او و ابومحمد الحسن، ملقب به امبرک، پسر ثایر نزاعی درگرفت. رقابت حکمرانان علوی این ناحیه بیشتر تنازعی بود برای کسب قدرت سیاسی تا اختلافات فرقه‌ای و عقیدتی میان دو شعبه زیدی‌های وابسته به دو مذهب مختلف امام قاسم رسی و امام ناصر کبیر.^{۲۲}

II

در این تذکر حق با استروثمن است که «زیدیه صرفاً زمانی به صورت قومی واحد در آمد که داعیان علوی خود رهبری روحانی را در دست گرفتند»^{۲۳} او اضافه می‌کند که در این قضیه حسن بن زید و قاسم رسی بن ابراهیم طباطبا بزرگترین نقش را ایفا کردند.^{۲۴} اما رهبری روحانی امامان زیدی وسیله‌ای بود برای کسب قدرت سیاسی. در هر حال، قاسم رسی هم مانند حسن^{۲۵} در زندگی سیاسی موفق نبود و حسن و محمد بن زید را، هر چند که

در زندگی سیاسی و نظامی موفق بودند، عموماً امام نمی خوانند. در هر صورت، رهبری روحانی امامان زیدی را نمی توان جدای از رهبری سیاسی آنان بررسی کرد، زیرا این دو با یکدیگر مرتبط اند. بنابراین، حکومت علوی در طبرستان سبب گسترش اسلام و مذهب زیدی در نواحی جنوب خزر بود و گرویدن مردمان دیلمان و گیلان را به اسلام در زمان حکمرانان علوی اکنون می توان موضوع مطالعه قرار داد.

اصطخرق بن وقل حکایت می کنند که بعضی از دیلمیان به دست حسن بن زید اسلام را پذیرفتند.^{۲۶} امین احمد رازی بیان می کند که در دوران حکومت علوی حسن بن زید کفر به طور کامل از طبرستان ریشه کن شد.^{۲۷} مآخذ دیگر به طور مشخص روایت نمی کنند که آیا حسن خود برای گسترش اسلام جدّ و جهد کرد یا نه. بعضی از منابع خیر از آن می دهند که او به تشیع زیدی اعتقاد داشت.^{۲۸} و دو واقعیتی که در زیر از آن بحث می کنیم این اظهار را تأیید می کند.

نخست، چنانکه از حکایتی که ابن اسفندیار ثبت کرده است برمی آید، حسن بن زید را اعتقاد بر آن بود که قرآن حادث است.^{۲۹} و این نظریه ای معتزلی است. زید بن علی^{۳۰} علم کلام را نزد واصل بن عطا، شیخ و مؤسس مکتب معتزلی آموخت و او آراء خود در باب اصول مهم اسلام را بدو تعلیم داد. به این دلیل اصول مکتب معتزلی به افکار زیدیه راه یافت. لازم به تذکر است که واصل بن عطا از شاگردان امام جعفر صادق بود.^{۳۱}

دوم، حسن بن زید در سال ۲۵۲ ق / ۸۶۶ م. بیانیه ای به مردمان تمامی نواحی متصرفه خود صادر کرد و به آنان دستور داد که در اذان و اقامه عبارت «حی علی خیر العمل» را به کار برند و در نمازها بسم الله را به صدای بلند پیش از هر سوره بگویند و در نماز صبح «دعای قنوت» بخوانند و در مراسم تدفین پنج تکبیر بگویند. در این بیانیه دو اصطلاح معتزلی «توحید» و «عدل» به کار رفته است.^{۳۲}

بررسی مآخذ، به خصوص منابع شیعی به این نتیجه منتهی می شود که تشیع زیدی قبلاً، پیش از حسن بن زید به دست پیروان امام قاسم بن ابراهیم رسی که در ۲۴۶ ق / ۸۶۰ م درگذشت، در ناحیه جنوب خزر مرسوم شده بود. البطحانی بیان می کند که پیروان او در مکه، مدینه، کوفه، بصره، ری، اهواز، قزوین و دیلمان دیده شدند و آنان مذهب او را پیش از این در زمان حیات خود او در این سرزمین ها گسترش داده بودند.^{۳۳} این شرح حال قاسم نشان می دهد که بعضی اشخاص اهل طبرستان، همچون جعفر بن محمد نیروسی طبری و دیگران با قاسم دیدار کرده و اصول مذهب او را آموخته بودند. همین مآخذ علاوه می کنند که ناصر کبیر (بنگرید به بالا) اصول مذهبی قاسم را از دو تن از مریدان [شاگردان] او به نام عبدالله

بن حسن کلاری و یحیی بن عبدالله قومی دریافت کرده بود.^{۴۱}

یکی از مأخذ شیعی بیان می‌کند که ابوالحسین یحیی بن حسین بن قاسم رسی بن ابراهیم بن طباطبا در دوران خلافت المقتدر در سال ۲۸۰ ق / ۸۹۳ م در یمن علم طفیان برافراشت و نام هادی بر خود نهاد. همین مأخذ می‌گوید که او دربارهٔ فقه زیدی کتابی نوشت به نام الاحکام^{۴۲} و در ذیحجه ۲۹۸/۹۱۰ م به سن ۷۸ سالگی مرد. البطحانی شرح حال مبسوطی از یحیی را در کتاب خود بنام *الافاده* * می‌آورد و می‌افزاید.

در زمانی که ناصر در گرگان نزد محمود بن زید اقامت داشت از امل دیدن کرده بود.^{۴۳} به این قرار درست است که بگوییم که پیروان قاسم و جانشینان او قبلاً در زمان ظهور حسن بن زید بر اریکهٔ قدرت در نواحی مختلف طبرستان پراکنده بوده‌اند. البطحانی می‌گوید که ناصر خود از مردم خواست تا امام هادی را یاری دهند و نیز از آنان خواست که او را (ناصر را) هم تا سر حد امکان کمک کنند،^{۴۴} یعنی که او نشان داد که مذهب امام قاسم نیز به همان اندازه قابل پذیرش است. در ملخص تاجی آمده است که جانشین حسن، محمد بن زید به پارسایی، سخاوت، اصالت و عظمت مشهور بود و گروهی از دیلمیان را به کیش اسلام در آورد و می‌افزاید که او بود که نخست بر مرقد علی بن ابی طالب و حسین بن علی در غری و حایر بقیع ساخت و بیست هزار دینار صرف کرد تا آنکه ساختمان‌ها به اتمام رسید.^{۴۵} طبری می‌نویسد که محمد بن زید ۳۲/۰۰۰ دینار برای تقسیم میان علویان مکه، مدینه، کوفه و بغداد فرستاد.^{۴۶} بعد از او شوشتری^{۴۷} همین بیان را تکرار می‌کند اما ابن اسفندیاری می‌گوید که او تنها یک هزار دینار زر فرستاد.^{۴۸}

واقعیات بالا به این نتیجه منتهی می‌شود که محمد بن زید شیعهٔ ثابت قدمی بود و ابن خلدون حکایت می‌کند که او زیدی بود.^{۴۹} ابن عنبه یادآور می‌شود که وزیر او ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلی بوده است.^{۵۰}

به طور کلی می‌توان گفت که اسلام هنوز در قسمت وسیعی از بخش‌های داخلی گیلان و دیلمان گسترش نیافته بود و ناصر کبیر، که پس از مرگ محمد بن زیاد در ۲۸۷ ق / ۹۰۰ م به دیلمان و گیلان پناه آورد و قسمت اعظم زندگی و توان خود را در آنجا صرف موعظه و تلقین اسلام کرد، وظیفهٔ مهم تبلیغ این دین را بر عهده گرفت. دربارهٔ فرقهٔ شیعی که

* یحیی بن حسین بن محمد بن هارون بن حسین بن محمد بطحانی مشهور به الناطق بالحق، از ائمه زیدیه بوده که در سال ۲۲۴ فوت شده است. کتابهای او *الامامه والدعاه* بوده، بنگرید به بروکلیمان ج ۱/ ص ۲۰۲. نیز قیاس کنید با یادداشت‌های ۳۶، ۴۶، ۶۷ و ۷۰ نویسنده و جاهای دیگر در متن مقاله که گمان می‌رود الامامه منظور نظر است - م.

ناصر بدان وابسته بود، عقیده دیگری وجود دارد. مفصل‌ترین و در عین حال غیر انتقادی‌ترین گزارش دربارهٔ دورهٔ زندگی و دستاوردهای او را عاملی نوشته است،^{۵۲} که حکایت می‌کند که ناصر به فرقهٔ امامیه تعلق داشت، همانگونه که نجاشی هم گفته،^{۵۵} و نه به فرقهٔ زیدی که ابن اثیر نقل کرده است.^{۵۶} یکی از آثار متأخر شیعی، *روضات الجنات* خوانساری^{۵۷} می‌گوید که ناصر به فرقهٔ اثنی عشریه تعلق داشت و *منتهی المقال* را مأخذ خود ذکر می‌کند. او همچنین به این مسئله اشاره دارد که ناصر تفسیری (بر قرآن) نوشت که تمامی مفسران متأخر زیدی از آن تبعیت می‌کنند و به مؤلف *ریاض العلماء* و ابن شهر آشوب، که هر دو نفر او را امام زیدیه می‌خوانند، استناد می‌کند.

نه تنها ابن اثیر بلکه ابن خلدون هم می‌نویسد که سه داعی نخستین طبرستان زیدی بودند.^{۵۸} ابن حسول تأیید می‌کند که فرقهٔ زیدی شیعه را پیروان ناصر در دیلمان گسترش دادند^{۵۹} و تمامی آنان از زیدیه بودند. این گفته‌ها و اظهارات مورخان دیگر به این نتیجه راه می‌برد که ناصر از کیش زیدی تبعیت می‌کرد. علاوه بر این بررسی دقیق یکی از رسایل او بنام *حسبه* (که اخیراً مورد تحقیق قرار گرفته است)^{۶۰} و کتاب *الابانه* او، که شرح آن در میان نسخ خطی مونیخ در دسترس است،^{۶۱} نشان می‌دهد که وی مؤلف آثار مهم زیدی بود، و نیز اظهار فوق را سخت تأیید می‌کند. در یکی از نسخ خطی لندن منسوب به ابوالفداء آمده، است که ابن ناصر بود که فقه زیدی را منظم ساخت و در این باره کتاب‌ها نوشت.^{۶۲} ابن اثیر نیز بیان می‌دارد که ناصر از آیین مذهب زیدی پیروی می‌کرد. شوشتری، یکی از مؤلفان متأخر شیعه، می‌نویسد که ناصر در فقه زیدی متبحر بود و کتاب‌ها در این موضوع نوشته بود و علاوه می‌کند که مردمان گیلان این آیین را پذیرفتند.^{۶۳} یکی از مورخان معاصر ایرانی، احمد کسروی، می‌نویسد که ناصر کبیر از شیعیان زیدی بود و دیلمیان را به آیین زیدی تشییع در آورد.^{۶۴}

مسعودی روایت می‌کند که ناصر چندین سال نزد دیلمیان و گیلانیان زیست و در میان آنان به فعالیت‌های تبلیغی پرداخت و آنان را به اسلام خواند. آنان به دعوت او پاسخ دادند و بیشترین آنان اسلام را پذیرفتند به جز شماری اندک از ساکنان این دو ولایت - گیلان و دیلمان - که در بعضی نقاط مرتفع کوهستانی، در دژها و دره‌ها و پناه‌گاه‌های غیرقابل دسترس می‌زیستند.^{۶۵} او به وضوح نمی‌گوید که ناصر چه مدت در میان دیلمیان و گیلانیان زیست، اما ابن اثیر و دیگر مورخان و تذکره‌نویسان که دربارهٔ ناصر نوشته‌اند یادآور می‌شوند که وی کمتر یا بیشتر از سیزده سال در میان آنان به سر برد.^{۶۶} او تبلیغ اسلام را در سال ۲۸۷ هـ. ق، هفت سال بعد از ظهور هادی نوهٔ قاسم در یمن، در دیلمان آغاز کرد.^{۶۷}

تعیین شماره دقیق کسانی که در سرزمین‌های واقع «در مابین کناره دورتر (شرقی تر) سفیدرود و آمل» به دست ناصر به آیین زیدی گرویدند دشوار است. زرکلی این گفته در الفاخر را نقل می‌کند که ۲/۰۰۰/۰۰۰ دیلمی و گیلانی به دست ناصر اسلام آوردند، در حالی که بنا به گفته اولیاءالله یک میلیون نفر به دست او اسلام را پذیرفتند. البطحانی، *الانفاده* و دیگر منابع متفق‌اند که فعالیت‌های تبلیغی ناصر تنها به کناره شمالی سفیدرود منحصر بود.^{۲۰} ابواسحاق ابراهیم صابی چنین حکایت می‌کند که «ناصر از رفتن دهکده به دهکده و آوردن مردمان به اسلام باز نایستاد تا آنجا که تمامی سرزمین‌های دیلمان را به اسلام آورد و به سرزمین گیلان پای نهاد. فعالیت‌های تبلیغی او در مرز رودخانه مشهور به نام سفیدرود متوقف ماند و او در آنجا به همراه پیروانش کار خود را ادامه داد.»^{۲۱} مقدسی روایت کرده است که دیلمیان شیعی و گیلانیان سنی بودند. این گیلانی‌ها که بیشتر در سوی دیگر رودخانه سفیدرود می‌زیستند به دست ابوجعفر ثومی که حنبلی بود به این مذهب در آمدند. ابواسحاق صابی می‌نویسد، «و بقیه گیلانی‌ها در تمامی نواحی (این سرزمین) به سوی آنان آمده بودند با لقب ابوجعفر»^{۲۲} که از اهل تسنن بود و از مکتب احمد بن حنبل پیروی می‌کرد. اولین برخورد با آنان زمانی اتفاق داد که او یکی از رؤسای آنان را به نام شاه‌گیل بن رستم به اسلام در آورد و گروهی از آنان به دست شاه‌گیل به اسلام گرویدند.»^{۲۳}

می‌توان در اینجا اظهار داشت که تشیع زیدی در نواحی تحت پوشش رویان، کلار، ساری و جالوس صاحب نفوذ و قدرت بود. ممقانی در شرح زندگانی حسن بن زید بیان می‌کند که اکثریت مردمان استرآباد پیروان تشیع زیدی بودند.^{۲۴} شوشتری اظهار می‌دارد که مردم لاهیجان ابتدا به فرقه جارودی زیدی وابسته بودند ولی بعد، از فرقه ناجیه امامیه تبعیت کردند.^{۲۵} به هر حال، کاملاً مسلم است که در آنجا شهرها و بخش‌هایی از این ناحیه وجود داشته است دارای اهالی سنی مذهب بسیار. گفته می‌شود که تنها در گیلان، دست کم ۵۰/۰۰۰ نفر سنی بوده‌اند، پیروان امام احمد بن حنبل و ابوجعفر ثومی.^{۲۶} گفته شوشتری مبنی بر اینکه در بخش‌های این ناحیه، مثلاً در آمل، احدی از مردم سنی نبوده‌اند صحیح به نظر نمی‌رسد.^{۲۷} داعیان علوی، مذهب تشیع زیدی را در طبرستان تبلیغ کردند اما حکمرانان رستم‌دار رباعیای خود را با زور وادار کردند تا بر مذهب تسنن باقی بمانند و آنان تنها بعد از اواسط سده پانزدهم مذهب تشیع را پذیرفتند.^{۲۸} مقدسی روایت می‌کند که در میان اهل تسنن نه تنها حنبلی‌ها بلکه بسیار از حنفی‌ها هم بودند.^{۲۹} او همچنین از فرق فرعی مختلف در میان شیعیان یاد می‌کند که در بخش‌ها و شهرهای مختلف طبرستان می‌زیستند. مسلم است

که بعضی از داعیان اسمعیلی هم در ناحیه دیلمان و گیلان فعالیت داشته‌اند. یکی از مآخذ تقریباً معاصر می‌نویسد که دو تن از رهبران گیلانی، مرد آویز بن زیار و اسفاربن شیرویه تعالیم اسمعیلی را پذیرفته بودند.^{۸۱}

وجه دیگری از مذهب زیدی که ناصر در این ناحیه بنیان کرد در واقع ناصریه خوانده می‌شد^{۸۲} که تفسیر (اجتهاد) شخصی ناصر را از این آیین نشان می‌داد - اینگونه تفاسیر امامان راستین در میان شیعیان معتبر است. بعضی از تفسیرهای او از فقه زیدی را می‌توان در کتاب‌هایی که خود نوشته و در دسترس است مطالعه کرد.^{۸۱} «ولی این [ناصریه] سرانجام در قاسمیه، که یکی از سرداران او پی افکند، مستهک و مزوج شد.» (آر. بی. میرجینت R. B. Serjeant, «زیدی‌ها» *The zaydis* ص ۲۹۰). در اینجا باید یادآور شد که در این ناحیه بسیاری از پیروان روایت دیگر مذهب زیدی، یعنی پیروان تاسم و نوّه او هادی، مؤسس حکومت زیدی یمن، نیز وجود داشتند. این مذهب زیدی بود که در بخش‌هایی از طبرستان زمانی پیش از مذهب ناصریه گسترش یافته بود.

مقانی با استناد به شیخ بهائی بعضی از جنبه‌های احکام فقهی و الهیات ناصریه را شرح می‌دهد.^{۸۲} روایت می‌شود که ناصر از پیروان امام جعفر صادق بود ولی همیشه سعی داشت که میان تعلیمات فرقه‌ها و آیین‌های مختلف تفاهمی به وجود آورد مثلاً آرای او در باب نکاح و فسخ آن و اینکه او از جمع میان شستن و پاك و خشك کردن پاهای پوشیده به هنگام غسل جانبداری می‌کرد.^{۸۳}

بنا به نوشته ابن عنبه، جانشین ناصر، حسن بن قاسم داعی، نیز یکی از امام‌های زیدی بود.^{۸۴} ولی او می‌افزاید که یکی از پسران ناصر، ابوالحسن علی پیرو آیین امامیه اثنا عشری بود و مذهب زیدی را نکوهش می‌کرد.^{۸۵} ولی ابن اسفندیار می‌نویسد که این ابوالحسن احمد، پسر دیگر ناصر بود، که از کیش امامیه پیروی می‌کرد.^{۸۶} این بیان را اولیاء الله هم عیناً آورده است.^{۸۷} برتر از این، آل بویه هم تحت نفوذ تشیع زیدی در آمده بودند. یکی از حکمرانان این سلسله، معزالدوله میل داشت که با محمد بن یحیی زیدی علوی سوگند وفاداری یاد کند و با او بیعت کند.^{۸۸} در مآخذ است که حکمرانی چون عضدالدوله خود پیرو تشیع زیدی (مذهب ناصریه) بود. این مطلب را قزوینی به نقل از سیندین طاووس نوشته،^{۸۹} و بحارالانوار محمد باقر مجلسی را نیز مآخذ خود نام برده است.

زیدی‌ها، تحت حکومت علویان، که یا از اعقاب اطروش بودند یا اخلاف تایر، در دیلمان و گیلان به خصوص در هوسم به رشد و نمو ادامه دادند. هوسم نه تنها مرکز قدرت سیاسی آنان بلکه مرکز تحصیل و تحقیق در فقه و الهیات مکتب ناصریه شد. بعدها،

زیدی‌های این ناحیه در فرقه کوچك نقطوی مستحیل شدند که بیست و پنج امام وداعی از آن به وجود آمد.^{۱۰} باید که آنان تا دوره صفویه در این ناحیه به حیات خود ادامه داده باشند.

حکومت علوی در طبرستان نخستین گام بود در گسترش اسلام به صورت تشیع زیدی در ناحیه جنوب خزر. مینورسکی به حق متذکر می‌شود که دیلمیان «بخشی که به آیین زیدی گرویدند نسبت به خلفاء تعابلات مخالفت‌آمیز پیدا کردند و در جنگ‌های بیشمار به طرفداری از علویان مهارت نظامی خود را عظیم کامل کردند و از نیروی خودآگاه شدند»^{۱۱} از نتایج غریب گسترش آیین زیدی در این ناحیه نمی‌توان چشم‌پوشید. گسترش این آیین راه را برای گرویدن نهایی دیلمان و گیلان به تشیع درازده امامی در حکومت سلسله صفویه، یعنی زمانی که دیگر نقاط ایران نیز تشیع اثنی عشری را پذیرفتند، هموار ساخت. این نیز نظر برتولد اشپولر است که می‌نویسد «زیدی‌ها حکومت دیگری در طبرستان، در ساحل جنوبی دریای خزر بنیاد نهادند به سال ۸۶۴ م. این حکومت پس از زندگانی کوتاه و ناآرام خود در سال ۹۲۸ در هم فرو ریخت، ولی با فتح این ناحیه به نفع شیعه، و به راستی با نخستین فتح حقیقی آنجا به خاطر اسلام به هر رفتار و لباسی که بود، نشانی ماندنی از خود به جای گذاشت. ناحیه خزر به صورت محل نشو و نما و پرورشگاه علوم الهی شیعی در ایران درآمد، هرچند که سرانجام صورت دیگری لزا این آرا و عقاید در آن سرزمین رایج شد.»^{۱۲}

* * * بی‌نوشتها و مأخذ:

- ۱- بنگرید به: R. Strothmann, «Al-Zaidiya» در *دایرة المعارف اسلام* (۱۹۳۴)، ج IV، ۱۱۹۸ - ۱۱۹۶.
- نیز: R.B. Serjeant, «The Zaydis» در *Religion in the Middle East* (کمبریج، ۱۹۶۹)، ج II، ۲۸۵ - ۳۰۱.
- ۲۰۱- فرق فرعی زیدیه در مسائل الامامه الثانیة الاکبر، تصحیح Josef Van Ess (بیروت، ۱۹۷۱) ص ۲۲-۲۵ بحث شده است.
- R.B. Serjeant (مأخذ بالا) بیان می‌دارد که مسعودی و مقدسی زیدیه را به سبب قبول حاکی از اغماض آنان نسبت به عقاید و اعمال سه خلیفه اول خارج از شیعه می‌شمارند. نیز بنگرید به ابن خلدون، مقدمه، ترجمه انگلیسی F.Rosenthal (نیویورک، ۱۹۵۸)، ج ۱، ۴۱۲-۴۱۰. شهرستانی، ملل و نحل (قاهره، ۱۳۸۱/۱۹۵۸)، ج ۱، ۲۶۲-۱۵۴. ابوالفتح حکیمیان، علویان طبرستان (تهران ۱۳۴۸/۱۹۶۹)، ص ۱۱۹ - ۱۷۲ و ۵۲ - ۲۵۱ گزارش جامعی از الهیات و احکام فقهی زیدیه را با استناد به منابع اصلی ارائه می‌دهد.
- ابومحمد الحسن بن موسی نوبختی، کتاب فرق شیعه، تصحیح H.Ritter (استانبول، ۱۹۳۱)، ۱۲، ۱۹، ۳۷، ۴۹، ۵۱ - ۵۰، ۷۳: مسعودی *مروج الذهب* (پاریس، ۱۸۶۱)، ج ۱، ۷۱، ج ۵، ۷۴-۲۷۳ (اظهار می‌دارد که فهرست اسامی زیدیه را در کتاب خود، مقالات فی اصول دیانت شرح داده که به نظر نمی‌رسد به جای مانده باشد). او نام هشت فرقه فرعی زیدیه را برمی‌شمارد. VI، ۲۳، ۵۶-۵۲، ۱۹۴ و VII، ۱۱۷. ابن حزم، کتاب *الفصل فی الملل والاهواء والنحل* (بیروت، بی‌تا)، IV، ۱۷۹. بنگرید به:

C. Van Arendonk, *Les Debuts De L'Imamat Zaidite Au Yemèn*, Fr. Trans. by Jafues Rymkans (Leiden, 1966), pp. 375.

۲. مأخذ پیشین، VIII، ۲۷۹-۸۰، IX، ۲.
 ۳. فتوح البلدان، تصحیح دخویه (لیدن، ۱۸۸۶)، ۲۸۰.
 ۴. هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل (تهران، بی تا)، III، ۲۲-۲۳.
 ۵. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح محمدحسین تسیبی (تهران، ۱۳۲۵ هـ ش.)، ۱۲۶.
 ۶. کتاب المسالك والممالك، تصحیح دخویه (لیدن، ۱۸۷۲)، ۲۶۸.
 ۷. کتاب الخراج، تصحیح دخویه، که همراه کتاب المسالك والممالك این خرداذبه چاپ شده است، (لیدن، ۱۸۸۹)، ۲۶۹. نیز بنگرید به بلاذوری، پیشین، ۲۳۶.
 ۸. کتاب الاعلاق النفیسه، تصحیح دخویه (لیدن، ۱۸۹۱-۹۲، چاپ مجدد بی تا)، ۵۱-۱۵۰.
 ۹. شهریاران گمنام، چاپ جدید (تهران، ۱۳۳۵ هـ ش.)، I، ۷.
 ۱۰. مثلاً باوندی‌ها (تا ۱۳۲۹)، جستانی‌ها، بادوسپانی‌ها (تا ۱۵۹۷/۱۰۰۶)، قرنده‌ها و دیگران.
 ۱۱. کتاب العیبر، (بیروت، چاپ مجدد ۱۹۶۸)، IV، ۱-۲۳.
 ۱۲. بنگرید به ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین (تهران، ۱۳۰۷ هـ ش.)، ۱۷۰-۱۶۱ و نوره شوشتری، مجالس المؤمنین (چاپ سنگی، بی تا)، ۲۵۵. ابوالفتح حکیمیان، پیشین، ۶۵.
 ۱۳. ابوالعباس، احمدین محمد المعتمم ملقب به المستعین بالله، طبری، تاریخ، تصحیح دخویه و دیگران، چاپ لیدن III، ۱۶۷۱-۱۵۰۹ و بعد از آن بنگرید الصنفدی، کتاب الوافی، تصحیح محمد یوسف نجم (۱۹۷۱-۱۳۹۱)، VIII، ۹۳-۹۶ (ش. ۳۵۱۸) و بروسی جامع Martin Forstner درباره این خلیفه به نام Das Kalifat des Abbasiden al-Musta'in (۲۴۸/۲۵۲ - ۸۶۲/۸۶۶)، رساله دانشگاه مینز، ۱۹۶۸.
 ۱۴. گردیزی، III، ۱۵۲۶، زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، ۱۲۸ طبری می‌گوید که سلیمان عملا حکمران خراسان، طبرستان، ری و نواحی شرقی و منصوب از جانب خلیفه المستعین بالله بود. مرعشی، پیشین، ۱۲۶ می‌نویسد که سلیمان سیزده سال در مقام حکمران عمل کرد.
 ۱۵. بنگرید به طبری، III، ۲۰-۱۵۲۲، ۱۷۳۵ - ۱۷۲۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، نسخه Tornberg، VII، ۸۵، ۱۳۶-۱۳۷. شرح جامع و مستقل زندگی اررا ابن اسفندیار نوشته است، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۰ هـ ش.)، I، ۲۲-۲۳، ۲۲۲ - ۲۲۸.
 ۱۶. طبری، III، ۳۲-۱۵۲۲، ابن اسفندیار، I، ۲۲۸.
 ۱۷. رك:
- W. Barthold, *Turkestan Down to the Mongol Invasion*. 3rd. edition, (London, 1968), 214.
۱۸. مسعودی، VII، ۳۹۵، طبری III، ۱۵۳۱-۱۵۲۴، ۱۷۳۴ - ۱۷۲۵؛ ابن اسفندیار، I، ۲۲۴-۲۲۲، ۲۳۴ - ۲۲۸؛ مرعشی، پیشین، ۱۳۴-۱۳۲.
 ۱۹. قیاس کنید با بیان زیر از دی. سوردل D. Sourdel: «در این اثنا، همدستی یکی از حکمرانان ایجاد یک امارت شیعی زیدی را در طبرستان امکان پذیر ساخت؛ دیری نباید که رهبر آن ناگزیر به فرار شد، ولی در سال ۸۷۵/۲۶۱ سرانجام موفق به تأسیس یک حکومت مستقل شیعی گردید». «خلافت عباسی» در تاریخ اسلام کمبریج (کمبریج، ۱۹۷۰)، I، ۱۲۸.
 ۲۰. برای اطلاع از زندگانی وی بنگرید به Fr. Bühlر دایرة المعارف اسلام (۱۹۷۱)، III، ۲۴۵؛ و یادداشت‌های شماره ۶۹ و ۷۸ در شرح بر ترجمه ملخص کتاب التاجی Kitābat-Tāji Epitome اثر ابواسحاق ابراهیم الصائبی، به اهتمام نویسنده حاضر (پژودی در دسترس قرار خواهد گرفت). از این به بعد با عنوان «شرح» به آن

- ارجاع خواهیم داد.
۲۱. چنین به نظر می‌رسد که متون و کتب مربوط به این حکمرانان علوی طبرستان مفشوش است. مثلاً، حسن بن زید داعی کبیر هم خوانده شده و به حسن بن قاسم حسینی لقب داعی صغیر داده شده است. بنگرید به یادداشت شماره ۷۰ «شرح» نگارنده.
۲۲. کتاب الوافی بالوفیات، تصحیح Sven Dederling (دمشق، ۱۹۵۲)، III، ۸۲ - ۸۱.
۲۳. درباره این جستان III، بنگرید به یادداشت شماره ۱۰۰ من در «شرح».
۲۴. گزارش جامع این شخصیت و کارهای بزرگ او در یادداشت شماره ۹۹ «شرح» آمده است.
۲۵. ابن رسته، پیشین ۹۷، ۱۰۶، ۱۶۹، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۵، مسعودی، مروج، VIII، ۲۸۰.
۲۶. مسعودی، همانجا؛ ابن اثیر، VIII، ۶۱؛ ابن خلدون، IV، ۵۰؛ ابن اسفندیار، I، ۹۷.
۲۷. برای اطلاع از گزارش جامع درباره زندگی و کارهای بزرگ او بنگرید به یادداشت شماره ۱۵۲ «شرح» نگارنده.
۲۸. الدولة العباسیة، المحاضرات، ویرایش دهم، بی تا، ۷۷-۲۷۶. ابوالفتح حکیمیان (پیشین، ۷۲-۷۲) می‌نویسد که تحقیقات وی مدلل می‌دارد که جمعا چهارده علوی بر طبرستان حکومت رانده اند که هشت تن آنان حسنی و شش تن حسینی بودند.
۲۹. خلاصه‌ای از کتاب مفقوده کتاب التاجی اثر ابواسحاق ابراهیم الصنابی به دست آمده است. نگارنده بزودی چایی انتقادی از این متن را با مقدمه‌ای مفصل، ترجمه و شرح به زبان انگلیسی، منتشر خواهد کرد.
۳۰. بنگرید به:
- R. Strothmann, *loc. cit.* copied by R. B. Serjeant "The Zaydis" P. 289.
۳۱. بنگرید به نسخه خطی لیدن شماره ۲۶۹۶ کتاب الأئمة امام ابوطالب الناطق البطحانی (ف. ح. ۱۰۳۳)، پشت صفحه ۶۰ تا روی صفحه ۷۲.
۳۲. همان، از روی صفحه ۴۷ تا پشت صفحه ۵۸، شرح جامع و موقّق زندگی و کارهای بزرگ او را ارائه می‌دهد.
۳۳. دایرة المعارف اسلام، مقاله، ص ۱۱۹۶. ذکر شده در یادداشت ۱ بالا.
۳۴. در جای ناسبرده
۳۵. درسن ۷۷ سالگی به سال ۲۲۶/۸۶۰ درگذشت. نسب کامل او به گونه‌ای که البطحانی ثبت کرده است (نسخه خطی یاد شده در بالا از پشت صفحه ۳۰ تا پشت صفحه ۳۶): ابن محمد القاسم بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن ابی طالب. نیز بنگرید به:
- Wilfred Madelung, *Der Imām al-Qāsim bin Ibrāhīm und die Glaubensleber der Zaiditen* (Berlin, 1965).
- نیز بنگرید به: R. Strothmann, "Al-Zādīya": شوشتری، پیشین، ۳۶۳، A. S. Trinthon "Rassids".
- دایرة المعارف اسلام (قدیم)، III / ۲ / ۲۷ - ۲۲۲۶. او از اعقاب حسن پسر علی بن ابی طالب بود. نام او در دایرة المعارف اسلام و در روضة الجنات خوانساری نیامده است.
۳۶. برای گفته این حوقل، بنگرید به یادداشت شماره ۶ بالا و برای گفته اسطخری بنگرید به کتاب المسالك والممالك، تصحیح De Goeje (لیدن، ۱۹۲۷)، ۲۰۵.
۳۷. پیشین، III، ۱۲۲. صابی نقل می‌کند که بزرگان دیلمان به دست او اسلام آوردند اما او، برخلاف ناصربکر، به درون سرزمین‌های دیلم داخل نشد. بنگرید به ملخص تاجی، نسخه خطی، روی صفحه ۵.
۳۸. در تنقیح المقال اثر محقانی، I، ۲۹۲. آمده است که حسن بن زید به امام الزیدیه ملقب بود.
۳۹. ابن اسفندیار، I، ۲۲۱. E. G. Brown ترجمه انگلیسی، ۱۷۶. استنساخ بوسیله اولیاء الله، تاریخ‌رویان (تهران، ۱۲۸۲ هـ - ق)، ۶۹. برای وابستگی زیدیه با معتزله بنگرید به: ا. ف. حکیمیان، ۴۰ - ۱۳۶؛ نیز بنگرید به:

W. M. watt "Side lights on Early Imamite Doctrine" in *Studia Islamica*, XXXI (1970), 287 - 298,
Wilferd Madelung, *op. cit.*; L. Gardet "De quelques questions posées par l'étude du *Imn al-*
Kalâm" in *Studia Islamica*, (1970), 140

به استاد شرح الاصول Mankdim، ص ۷۵۸ - ۷۵۳.

۴۰. گزارشی مفصل ولی غیرانتقادی درباره زید بن علی در ابوالفتح حکیمیان، پیشین، ۶۱ - ۲۸ آمده است؛
محمدابوزهره، الامام زید (قاهره، ۱۹۵۹)، ص ۵۳۹؛ ناجی حسن، ثورة زید بن علی (بغداد، ۱۳۸۶ / ۱۹۶۶)،
ص ۲۴۰؛ فرید وجدی، دائرة المعارف، چاپ چهارم (قاهره، ۱۳۸۶ / ۱۹۶۷)، IV، ۹۱ - ۷۸۹؛ مسعودی، V،
۲۷۲ - ۲۶۷؛ R. Stothmann، "Zaid bin Ali" دائرة المعارف اسلام (۱۹۳۲)، IV، ۹۴ - ۱۱۹۳؛ نیز
بنگرید:

G. E. Von Grunebaum, *Classical Islam*, trans. by Katherine Watson (Chicago, 1970), 78.

۴۱. بنگرید به فقه امام جعفر صادق، گردآوری محمدجواد مغنیه (بیروت، ۶۶ - ۱۹۶۵)، شش جلد در سه مجلد فرید
وجدی، پیشین (۱۳۸۶ / ۱۹۶۷)، III، ۱۱۸ - ۱۰۹.

M. G. S. Hodgson, *Enc. of Islam* (1965), II, 374 - 75 (with bibliography).

درباره اعقاب او بنگرید به ابن عنبه، عمدة الطالب، ویرایش دوم (نصفه، ۱۳۸۰ / ۱۹۶۱)، ۱۹۵.

۴۲. ابن اسفندیار، I، ۴۰ - ۲۳۹. براون، ترجمه انگلیسی، ۷۵ - ۱۷۲ استنساخ اولیاء الله، ۶۸. این نکات درباره
الهیات و آیین مذهبی زیدی در یادداشت ۱۰۸ «شرح» توضیح داده شده است. بنگرید نیز به:

R. Strothmann, *Kultus der Zaiditen* (Strassburg, 1912), P. 76.

ابوالفتح حکیمیان، یادداشت شماره ۶، ص ۲۷۲؛ نیز بنگرید به:

R. B. Serjeant, "A Zaidi Manual of Hisbah of the 3 rd. century)" in *Rivista Degli Studi Orientali*
(Rome, 1953), vol. XXIII, PP. 34 at 16 - 17 (Arabic text).

۴۳. نسخه خطی یاد شده در یادداشت شماره ۳۳، روی صفحه ۳۲.

۴۴. همان، پشت صفحه ۳۱ و روی صفحه ۳۲.

۴۵. شوشتری، پیشین، ۲۶۳. از ابن یحیی، ملقب به هادی الحق در دائرة المعارف اسلام نام برده نشده است. بنگرید
به:

A. Grohmann, "Sa'da", *Enc. of Islam*, (old) IV / 1, p. 33.

۴۶. افاده، نسخه خطی، از پشت صفحه ۳۶ تا روی صفحه ۴۷ (شامل گزارشی پسندیده از زندگی و دست آوردهای
او).

۴۷. همان، صفحه ۵۰، پشت و رو.

۴۸. کتابخانه متوکلیه، صنعاً (یمن)، نسخه خطی شماره ۱۵۲، روی صفحه ۶. بنگرید به نسخه خطی خان «دست نوشته
ملخص از کتاب التاجی صابی» به عربی (پاریس، ۱۹۶۵)، XII، ۲۴ - ۲۷.

۴۹. پیشین، III، ۲۸ - ۲۱۲۷.

۵۰. پیشین، ۳۷۵.

۵۱. پیشین، ۱، ۹۵، ترجمه انگلیسی، ۲۸.

۵۲. مقدمه، ترجمه انگلیسی، در جای نامبرده.

۵۳. ابن عنبه، پیشین، ۹۳.

۵۴. اعیان التسیع (دمشق) XXII، ۳۱۲ - ۲۸۸؛ نیز بنگرید به:

R. B. Serjeant, "A Zaidi Manual of Hisba" PP. 1 - 3.

۵۵. معرفة علم الرجال، تصحيح اس ك. على الحائري (بمبئی ۱۳۱۷ / ۱۸۹۹)، ۲۲.
۵۶. مأخذ پیشین دو؛ نسخه تورنبرگ، VII، ۶۲، جایی که می نویسد وکان الاطروش زیدی المنهّب، یعنی اطروش را مذهب زیدیه بود.
۵۷. ویرایش دوم، سنگی (تهران، ۱۳۶۷ هـ ش)، ۶۹ - ۱۶۸.
۵۸. کتاب العبر، ویرایشی که ذکر شد، IV، ۵۰. نیز بنگرید مقدمه او، ترجمه انگلیسی، درجای نامبرده
۵۹. تفصیل الاتراك...، تصحيح عباس عزازی (استانبول، ۱۹۴۰)، ۲۲.
۶۰. بنگرید به:
- R. B. Serjeant, "A Zaidi Manual of Hisba" PP. 1 - 34.
- که نسخه زیراکس آن را پروفیسور R. B. Serjeant در اختیار من گذاشت و از وی سپاسگزارم. نیز از او ممنوم که این مقاله را خواند.
۶۱. ناصر للحق الاطروش، شرح الابانه علی منهّب... (شرح) اثر ابو جعفر محمد بن یعقوب هوسمی. نسخه خطی، مونیخ، Glazer، ش ۸۵.
۶۲. تاریخ (بدون صفحه عنوان)، نسخه خطی به نشانه ۲۶۲۸۶، School of Oriental & African studies مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی، روی صفحه ۱۵.
۶۳. پیشین، ۳۷۵
۶۴. پیشین، ۱، ۳۰ - ۲۹
۶۵. پیشین، IX، ۵.
۶۶. نسخه یاد شده، VIII، ۶۱. ابن خلدون این را تأیید می کند، IV، ۵۰. اما ابن عنبه (نسخه یاد شده، ۳۰۸) می نویسد که ناصر چهارده سال نزد آنان زیست که دوست به نظر نمی آید.
۶۷. ابن امام الهادی للحق نخست در سال ۲۸۰ هـ ق دو یمن تبلیغ می کرد، بنگرید به: الافاده، نسخه خطی ذکر شده دو بالا، پشت صفحه ۲۹. برای دست رسی به گزارش جامع و موثق راجع به هادی بنگرید به همان، پشت صفحه ۳۶ تا روی صفحه ۲۷. نیز بنگرید به:
- R. Strothmann "al - Zaidi ya" article cited;
- شوشتری، ۶۲ - ۲۶۳.
۶۸. الاعلام، ویرایش دوم (قاہرہ، ۵۹ - ۱۹۵۱)، II، ۲۱۶.
۶۹. پیشین، ۷۶ اما او منبع اطلاع خود را ذکر نمی کند. نه تنها طبری، بلکه مورخی چون ابن اسفندیار، که جزئیات آموزنده ارزشمندی را راجع به ناصر ارائه می دهد که جایی دیگر پیدا نمی شود، درباره پیوند فعالیت های تبلیغی او برای دعوت دیلمیان و گیلانیان به اسلام چیزی نمی نویسد.
۷۰. الافاده، نسخه خطی، پشت صفحه ۲۹.
۷۱. ملخص کتاب التاجی، نسخه خطی، روی صفحه ۷.
۷۲. بنگرید به شاهی، تاریخ جرجان (حیدرآباد ۱۳۴۹ / ۱۹۵۰)، ۲۲۸. ابن عنبه، نسخه ذکر شده در بالا، ۸۷ - ۸۶ و یادداشت شماره ۱۰۵ «شرح».
۷۳. در جای نامبرده.
۷۴. تنقیح المقال، ۱، ۲۸۰.
۷۵. پیشین، ذیل جیلان [گیلان].
۷۶. در جای نامبرده، ذیل یادداشت ۷۰ بالا.

۷۷. پیشین، ۲۳ ذیل آمل.
 ۷۷. بنگرید به:
 H.L. Rabino, "Les Dynasties du Mazandaran ... d'après les chroniques Locales" *Journal Asiatique* (Paris, 1936), P. 401.
۷۸. احسن التقاسیم... تصحیح M. J. De Goeje (لیدن، ۱۹۰۶)، ۳۷۹ - ۲۶۵.
 ۷۹. قزوینی، یادداشت‌ها (تهران، ۱۹۵۹ / ۱۳۳۷)، IV، ۲۶۲. برای فعالیت‌های تبلیغی اسماعیلی در این ناحیه بنگرید به:
 H. Rabino, "Les Dynasties du Mazandaran", 40
۸۰. ابن عنبه، پیشین، ۳۰۸.
 ۸۱. بنگرید یادداشت‌های ۵۸ و ۵۹ بالا.
 ۸۲. در جای نامبرده، راجع به او می‌نویسد «جمع فی فتوت الامامیه و الشافعیة».
 ۸۲. پیشین، ۸۲.
 ۸۵. پیشین، ۳۱۰ - ۳۰۹.
 ۸۶. پیشین، ۱، ۹۷، ۲۷۳.
 ۸۷. پیشین، ۷۸.
 ۸۸. بنگرید به ابن اثیر، VI، ص ۳۱۵ به نقل از محمود غناوی الزهیری، *الادب فی ذی البنی بویه* (قاهره، ۱۹۲۹)، ۱۷۰.
 ۸۹. مسعودی، پیشین، IX، ۸. می‌نویسد که اسفار اسلام را نپذیرفت ولی به گفته بغدادی، *الفرق بین الفرق*، ترجمه A. Hackin (تل‌اویر، ۱۹۲۵)، ۱۱۳. به مکتب اسماعیلیه در آورده شد. برای مرداویج [اوزن] بنگرید به یادداشت شماره ۲۸ «شرح».
 ۹۰. بنگرید به:
- R. Strothmann, "Al-Zaidiya", article cited, 1198.
۹۱. بنگرید به «دپلمه در دایرة المعارف اسلام (ویرایش جدید، ۱۹۶۵)، II، ۱۹۲.
 ۹۲. رك:
The Age of the Caliphs, Part I, in *the Muslim World*, Tr. from The German by F. R. C. Bagley (Leiden, 1960), 67.
 ابوالفتح حکیمیان، ۷۱، ۱۷۵ - ۱۷۲.